

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیدگاه‌های تربیتی آیه الله بنابی

در مورد امور معیشتی طلبه



☑ اینک تقسیم روزی بدست خداوند است یعنی چه؟

در مورد این سؤال باید چنین عرض کنم: در قرآن عظیم الشان از جمله صفاتی که در مورد خداوند متعال بکار رفته یکی هم صفت رازقیت است. این مطلب در آیاتی چند و با قالب های گوناگون بیان شده است. در یک جا می فرماید: « وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ »^۱ خداوند بهترین روزی رسان است و یا در جای دیگر توکل را مطرح می کند و می فرماید: « وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ »^۲. چه بسا از این آیات چنین به ذهن برسد که دیگر تلاش و کوشش برای بدست آوردن روزی لازم نیست؛ چون خداوند خودش وعده داده که هر کس به او توکل کند، او به اموراتش کفایت می کند! اما بایستی معارف اسلامی را در کنار هم و به وسیله هم تفسیر کرد، از پیشوایان معصوم ما چنین نقل شده که فرموده اند: « أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ »^۳. خداوند امتناع دارد از این که امور را از غیر راههای طبیعی شان انجام دهد. با توجه به این مطلب معنای آیات چنین می شود که پروردگار عظم شأنه بهترین روزی رسان است اما از طریق اسباب خودش؛ مثلاً کسی که کشاورزی از دستش بر می آید و زمین و امکانات کشاورزی هم در اختیار دارد، باید با بکارگیری این امکانات به دنبال روزی باشد و اگر در این راه به چیزی دست آورد، ناشی از لطف الهی بوده و خدا آن امکانات را در اختیار او گذاشته است و اوست که مسبب الاسباب است.

در مورد کار و کوشش و رفتن در پی روزی، سفارش های زیادی از سوی ائمه اطهار علیهم السلام به ما نقل شده است. مضمون خیلی از این روایات چنین است که آنچه که در توان دارید و همچنین آن ابزار و اسباب طبیعی که در اختیار دارید - که همه از آن خدا عظم شأنه است - آن ها را به کار گیرید در نتیجه آنچه بدست می آید روزی خداست. چرا؟ چون ابزار از آن خداست، تدبیری که بنده به کار برده از خداست، به عنوان نمونه توان اداره امور کشاورزی را خدا به بنده اش داده، آب از آن خدا می باشد، زمین زمین خداست. و این فعل و انفعالاتی که در یک دانه بذر ایجاد می شود، به قدرت خداست، این آفتاب عالم تاب از آن پروردگار است و ... پس این که خدا روزی رسان است، یک تعارف نیست، خدا واقعاً روزی رسان است. مانند این است که بگویند: فلان دکتر انصافاً شفا بخش است. یعنی اگر اهل فن به نسخه او نگاه کنند می فهمند که این یک دکتر ماهر و حاذقی است، حالا هم - نعوذ بالله از این تشبیه - خداوند عظم شأنه انصافاً روزی رسان خوبی است و بهترین روزی رسان است.

البته این مثال در مورد کشاورز و کشاورزی بود، فلذا در تمامی حرفه ها، صنعت ها از قبیل تجارت و امثال ذلک مساله همین است.

۱. جمعه / ۱۱ : « وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الْلَهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » .

۲. طلاق / ۳: « وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » .
 ۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۷.

☑ مراد از این کلام که « رزق و روزی طالب علم تضمین شده است »^۱، چیست؟

این فرمایش از احادیث نورانی اهل بیت علیهم السلام است. توضیحش چنین است: وقتی اشخاص دیگر برای امرار معاششان دنبال کار می روند، یکی دنبال کشاورزی، دیگری تجارت، آن یکی کار اداری و ... ، در مقابل طالب علم به همه اینها پشت پا می زند و اینها را ترک می کند و می گوید: من می خواهم طلبه بشوم، لذا در این راه تمام عمرش را، جوانی اش را، نیرو و نشاطش را، در راه تحصیل علوم دینی، در کلاس، در مطالعه، در تحقیق و ... صرف می کند. به ویژه که نیتی الهی دارد، این کارها را برای رضای خدا انجام می دهد، اینجا دیگر نحوه رسیدن روزی او با سایرین فرق می کند. خداوند خودش روزی او را می رساند، بدون اینکه آن اسباب طبیعی در کار بوده باشد. البته این بدان معنا نیست که اینجا بدون سبب روزی داده می شود، نه خیر اینجا هم اسباب مطرح است منتها اسباب طبیعی در کار نیست؛ مثلاً « عمل به وظیفه » می تواند یکی از اسباب بوده باشد. یکی از مصادیق بارز آیه شریفه « وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ »^۱ طلبه می باشد؛ چرا که تمام عمرش را در راه تحصیل علوم دینی و بعداً در راه انذار و تبلیغ و ارشاد مردم صرف می کند. لطف خدا این است که چنین فردی را تأمین کند.

البته این هم هیچ استبعادی ندارد، در عرف و میان مردم هم چنین امری اتفاق می افتد؛ مثلاً کسی می گوید: فلانی، شما مدتی اینجا پیش بنده باشید، احتیاج به کارتتان هم ندارم، فقط نمی خواهم تنها بمانم اگر هم یک کار جزئی داشتیم، آن را برایم انجام دهی، در عوض من هم این قدر به تو ماهیانه حقوق می دهم. اگر بیرون از اینجا برای خودت کار کنی چقدر حقوق دریافت می کنی، من هم همان مقدار به تو حقوق می دهم. این یک مساله ای است که عرفیت دارد. در مورد طلبه هم امر از این قرار است خداوند گویا به طلبه می فرماید از تو حرکت از من برکت، تو به وظیفه ات عمل کن، نگران امورات نباش، آنها به عهده من.

۱. عن النبي صلى الله عليه و آله : « ان الله تعالى قد تكفل لطلاب العلم برزقه خاصة عما ضمنه لغيره ». منية المرید، ص ۱۶۰.
 ۱. طلاق / ۲ و ۳: « وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » .

☑ توکل داشتن در معاش را چگونه می توان تبیین کرد؟

من برای طلبه‌ها مثال می‌زنم و می‌گویم: فرض کنید کسی کارمند دولت است و هر روز ۸ ساعت برای دولت کار می‌کند. این کارمند دیگر فکر این را نمی‌کند که اگر من فردا بی پول شدم، چه خواهم کرد؟ اگر وفات کردم و یا از کار افتاده شدم خانواده ام را چه کسی سرپرستی خواهد کرد؟ اصلاً غصه اینها را نمی‌خورد؛ چون می‌داند تا این دولت دولت است و تا زمانی که پرچم این دولت — چه اسلامی و چه حتی استبدادی و الحادی — در حال اهتزاز است، حقوق ماهیانه و حقوق ایام از کارافتادگی و بازنشستگی اش خواهد رسید؛ حتی می‌داند بعد از وفاتش خانواده اش بی سرپرست و بی حامی نخواهند ماند، لذا با خیال آسوده کار می‌کند. دولت می‌گوید: هر ماه مبلغ کمی از حقوقت را به تو نمی‌دهیم، در عوض تو و خانواده ات را در برابر حوادث ناگوار بیمه می‌کنیم. او هم با جان و دل به این مطلب راضی است؛ چون اگر که پولی از دست می‌دهد، اما این پول، کم است آن قدر هم ارزشمند نیست، اما در مقابل حوادث بیمه شدن ارزش زیادی دارد. خوب این خدمات یک دولت است به کارمندش، حال بیایید در بحث خودمان که ما چقدر باید به خدا اتکال داشته باشیم، خدایی که خالق من است، من نبودم، اما به من هستی داد، هستی هم هدیه ی خداست. خدا هر نعمت و امکاناتی داده است، همه و همه هدیه ی بلاعوض است. خوب اینجا انسان حداقل باید به خدا — نعوذ بالله — به مقدار اتکال آن کارمند به دولت، توکل داشته باشد! به آن پروردگار قادر منان رحمان حکیم، که به تمامی مشکلات ما هم علم دارد و هم قدرت حل آنها را دارد، به کسی که تمامی کارهایش روی حساب است، مقدر تمام تقدیرات است واقعاً چقدر باید توکل داشت؟

لذا باید از طلبه یک سوال ساده کرد که آیا تو سرباز امام زمان علیه السلام هستی یا نیستی؟

اگر سرباز آقا نیستی، پاشو برو، اینجا چه کار می کنی؟ چرا عمامه گذاشته ای؟ عمامه را عبا را بده و برو، اصلاً عمامه نگذاشته ای، چرا اسم طلبگی را یدک می کشی؟ از حوزه برو! اما اگر خودت را سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانی، آیا دلسوزی امام زمان از دلسوزی دولت کم است؟! لطفش کم است؟! یا در پیشگاه خدا آبرویش کم است؟! اگر طلبه، طلبه باشد، نباید خود را با خیالات واهی سردرگم کند؛ و یا به خود بگوید: ای وای فردا چه خواهد شد؟ به جای این خیالات باید در فکر وظیفه اش باشد، آن رسالتی که به عهده دارد آن را خوب انجام دهد.

بنده در طول عمرم که براساس شمسی ۶۳ سال [در سال ۱۳۸۱] و بر اساس قمری قریب به ۶۶ سال سن دارم، اگر بگویم از مصادیق این آیه « وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » بوده ام، اغراق گویی نکرده ام. با اینکه خودم به قاصر بودن بلکه به مقصر بودنم اعتراف دارم؛ بینی و بین الله بنده ای مقصر و نسبتاً کفور هستم، با این حال در طول این مدت من حیث لا یحتسب روزی ام تأمین شده است، اما همواره به وظیفه ام و به کار خودم مشغول بوده ام، حالا حسن نیت دارم یا ندارم از این موضوع قطعاً نگران هستم. یک طلبه هم باید چنین باشد، چه در ایام تحصیل و چه در ایام تدریس و تبلیغ؛ در همه حال باید به وظیفه اش عمل کند.

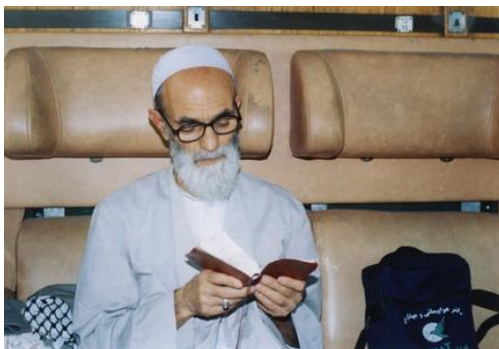
☑ آیا قرض کردن مثلاً برای مقطعی خاص خلاف توکل حساب می شود؟

نه خیر. آن گونه که از سیره امامان معصوم علیهم السلام و از سیره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، ایشان برای تأمین معاش قرض می کردند، اما توأم با حفظ کرامت و مناعت و عزت نفس. پس نه تنها اشکال ندارد، بلکه گاهی هم امر راجح و خوبی است و رسم عقلاً هم بر این بوده و هست.

یعنی می فرمایید آن کسی که روزی اش «من حیث لا یحتسب» تأمین می شود، دیگر به سختی ها و مشکلات نمی افتد؟!

نه خیر، معنی این آیه این نیست که آب آن شخص همیشه در کوزه و نانش در سفره بوده باشد، چه بسا روزهای مدیدی با نداری دست و پنجه نرم کند مثلاً چند روز هم گرسنه بماند؛ چون تقدیراتی وجود دارد که در دست خداست، صلاح را او می داند. مثلاً طیب به بیمار می گوید: شما باید نمک مصرف نکنی یا غذای نشاسته دار نخوری، غذای چرب برای تو ضرر دارد و... بیمار هم می گوید چشم؛ چرا که شاید توصیه های آقای دکتر درست از آب در بیاید! حال خداوند حکیم که کارهایش روی حساب است، صلاح می بیند مدتی این بنده را به سختی و نداری بیاندازد. همان خدای ارحم الراحمین به خاطر مهربانی اش چنین می کند تا بنده اش را تربیت کند. البته برخی سختی ها هم نتیجه اعمال خود ماست که قرآن از آن این گونه تعبیر می کند « فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ » که آنها هم كفاره گناهان ماست.

به هر حال این که خدا ضامن روزی شده به این معنی نیست که دیگر شخص به مشکلات نخواهد افتاد، اصلاً گرسنه نخواهد ماند. مگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها سه روز فقط با آب افطار نکردند؟! بنده خبردارم از کسانی که — خدا شاهد است که — هفت روز گرسنه ماندند، شاید یک یا دوبار چیزی پیدا کردند و خوردند! حتی نان خالی هم برای خوردن نداشتند!!



☑ اینجا این سؤال پیش می آید که ما نسبت به خودمان می توانیم برخی مشکلات را تحمل کنیم، اما تحمل به مشقت افتادن خانواده و فرزندان را نداریم، وظیفه چیست؟

بله این سؤال بجایی است، کسی می گوید: من خودم می توانم صبر کنم، خانواده ام چه گناهی کرده اند که آنها را به سختی ببیند؟ راه حلی که اینجا به نظر می رسد این است که بایستی روح توکل و قناعت را در خانواده تقویت کرد. این هم با چند راه ممکن است: یکی همین آیاتی بود که بحثش گذشت. طلبه بنشیند و با زبان آنها این آیات را بخواند و معنا کند. دوم با بیان تاریخ امامان معصوم علیهم السلام، حالات اصحاب و تاریخ عالمان دین که این ها چقدر ریاضت ها کشیدند، چه سختی هایی را بر جان خریدند و... یک وقت بنده برای همسران طلاب عزیز صحبت می کردم آنجا جریان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سلم را عرض کردم. این جریان در سوره مبارکه احزاب می باشد. خداوند این آیات را به شخصی نازل کرده که محبوب اولش بوده، آن همه مقام در پیش خدا داشته در این آیات به پیامبرش چنین دستور می دهد:

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكِمْ أَنْ كُنْتُمْ تَرِدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيَّيْتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا » ۲

خداوند می فرماید: ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر شما خیلی طالب دنیا هستید، من نمی توانم خواسته های شما را برآورده سازم، معاش شما را آن گونه که می خواهید تأمین کنم، بیا بید به هر یک از شما هدیه ای بدهم و شما را رها کنم تا بروید و آن گونه که دلتان می خواهد زندگی کنید. اگر می خواهید با من بمانید، زندگی من این است و بهتر از این نخواهد شد. اگر چیزی پیدا کردیم، می خوریم و اگر نبود، گرسنه می مانیم. زندگی من این گونه است. اما اگر آمدید و نظرتان واقعاً خدا و رسول او بود، اگر طالب رضای خداوند هستید، آن موقع خدا هم در عوض پاداش بزرگی برای شما آماده کرده است. خداوند سعادت ابدی را برایتان مهیا ساخته است.

طلبه باید این آیات را به همسرش، به خانواده اش بگوید. به آنها بگوید که شما نگاه نکنید به دیگران که مثلاً ماشین دارند، یا یک خانه تازه ساخت خریده اند، چند فرش دست بافت قیمتی زیر پایشان انداخته اند و... ، اگر در مورد اکثر اینها تحقیق کنید، معلوم خواهد شد که شاید تا چند سال پیش خیلی از اینها را نداشت تازه بعد از سی سال زندگی یک خانه خریده است، حال شما از همان اول زندگی انتظار دارید هم ماشین، هم خانه ملکی نوساز و... را داشته باشی!

یکی از مراجع عصر که نمی خواهم نامش را بگویم، الان هم در داخل و خارج خیلی مقلد دارد و از مراجع بسیار بزرگوار و مجاهد عصر است می گفت:

در یک خانه مستأجر بودم، روزی موجر و صاحب خانه آمد و گفت که باید خانه را تخلیه کنی، نمی خواهم اینجا بمانی. لذا ما هم اثاث کشی کردیم و اثاث خانه را روی یک گاری سوار کردیم! یک گاری کوچکی که یک حمال هم می توانست آن را حمل کند. اثاث ما آن قدر بود. تازه اکثر آن هم، وسایل ارزشمند و قیمتی نبود؛ مقدار زیادی زغال داشتیم. آن موقع نفت و گاز و اینها نبود. هر کس زغال داشت، می گفتند خوش به حالش، امسال زمستان خوبی در انتظار اوست!

می خواهم بگویم وضع علمای ما چنین بوده، آن هم نه علمای صد یا دویست سال پیش. از کسانی می گویم که الان هستند و زندگی می کنند.

پس بایستی حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله، همسران حضرت، تاریخ حبیبه خدا حضرت زهرا سلام الله علیها، تاریخ عالمان دین و... را بازگو کرد.

☑ پس با مقتضیات زمان چه کنیم؟

البته مقتضیات زمان هم درست است، باید آن را ملاحظه نمود، اما به نظر می رسد این مساله بسیار به صورت افراطی بیان می شود. بنده خیلی از ما قبل تاریخ عرض نمی کنم، از ۲۵ سال پیش، از ۳۰ سال پیش می گویم، با این که عصر، عصر اتم به حساب می آمد اما

افرادی را می‌شناختم که در عرض هفته چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کردند، گاهی یکبار چیزی پیدا می‌کردند. آن هم نه اینکه یکی دو دفعه به این مشکلات و نداری مبتلا بودند، بلکه بارها این طور بود، زندگی شان این گونه بود.

لذا به نظر می‌رسد انسان قبل از ازدواج فکر اینها را بکند و از اول با کسانی ازدواج نماید که اهل قناعت، نجیب و کاملاً توجیه شده باشند؛ به هر حال علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. چه بهتر است که همسر طلبه، از طالبات و خواهران طلبه باشد. البته منظورم این نیست که طلبه برود و با خانواده فقیر ازدواج کند، نه، خیلی از فقرا هستند که بعد از ازدواج توقعشان از شاهزاده‌ها هم بیشتر می‌شود! بلکه شخصی باشد نجیب و اهل قناعت و قبلاً توجیه شده باشد. اگر دید با این شرایط همسر مناسب پیدا نمی‌کند دست‌ورالعمل سوره نور را بکار بندد که خداوند می‌فرماید: «**وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الدِّينِ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**»^۳ خداوند می‌فرماید: کسانی که همسر مناسب پیدا نمی‌کنند یا قدرت برای ازدواج ندارند، عفت به خرج دهند، جهاد کنند تا اینکه خداوند متعال آنها را از فضل خودش، بی‌نیاز کند و همسر مناسب قسمتشان نماید. جهاد انواع و اقسامی دارد این هم نوعی جهاد است.

۱. شوری / ۳۰: «**وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**».

۲. احزاب / ۲۸ و ۲۹.

۳. نور / ۳۳.

✓ یک طلبه راجع به مسائل معیشتی چه اموری را باید رعایت کند؟

به طور خلاصه باید طوری عمل نمود که کرامت انسانی خدشه دار نشود؛ چرا که بنابر آن حدیث شریف، خداوند متعال به بنده خود اجازه نمی‌دهد که خودش را در مقابل دیگران خوار و ذلیل سازد. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «**وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** **وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ**» (منافقون / ۸)

با توجه به این مطالب فهمیده می‌شود که انسان باید امورات معاش را طوری تنظیم نماید که کرامتش حفظ شود؛ باید یک مقدار قناعت را در زندگی حاکم کرد، اگر اموراتش نگذرد، با قرض‌های آبرومند، و اگر دیگر هیچ راهی باقی مانده، با اشتغال به کارهایی که با شئون طلبگی سازگار است. واقعاً اگر کسی تمامی درها به رویش بسته شده، برود پاره وقت مشغول کاری شود و ما بقی را به درس و تحصیل بپردازد. اما به نظر من این هم از عجز بودن طلبه و از شتابزدگی اوست. اگر این طلبه صبر کند، خداوند حتماً درهای فرج را به روی او خواهد گشود؛ اگر برای یک کشاورز، آب، خاک و هزاران عامل دیگر را مایه رزق او قرار داده، برای طالب هم، برای کسی که با خلوص نیت در راه خدا درس می‌خواند و برای کارهای دیگر هم وقت ندارد، آیا خدا روزی او را نخواهد رساند. به هر حال بنده نمی‌گویم طلبه وارد کار نشود فلذا اگر دید زندگی او وارد مرحله بحرانی شده، آن موقع به کارهایی مثل تحقیقات، پژوهش و کارهایی از این قبیل دست بزند.

✓ قناعت را چگونه تعریف می‌کنید؟

تعریف قناعت نسبت به زمان و مکان فرق می‌کند. قناعت با منطقه‌ها، و با صنف‌ها فرق می‌کند. قناعت برای طلبه در این زمان یعنی طلبه به اولیات اکتفا کند به وسایل ضروری منزل بسنده کند. حالا اگر تلویزیون رنگی هم نداشت، خیلی به جایی بر نمی‌خورد، به آن تلویزیون سیاه و سفید قناعت کند. اگر تلویزیون سیاه و سفید را هم ندارد، باز مساله‌ای نیست، خیلی‌ها ندارند خوب نداشته باشند. شاید کسی ضبط صوت نداشته باشد، فرش نداشته باشد... طوری نیست. البته منظورم این نیست که اینها تجمل هستند. سخن من راجع به تجمل بودن یا نبودن اینها نیست.

ظاهراً از مرحوم آقای سید احمد خمینی رضوان الله علیه و علی‌ابیه نقل شده که می‌گفته:

در منزل مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای بودم. روی فرش نشسته بودیم که خیلی کهنه و فرسوده شده بود و اگر روی موکت می نشستم بهتر از آن فرش بود. وقتی جریان را به آقا عرض کردم، آقا فرمود: این فرش جهیزیه همسرم هست که از ۴۰ سال پیش مانده است!

اینها برای ما الگو هستند. خوب حالا کسی از حلال درآمدی داشت، قالی نو هم بخرد، وسایل و امکانات دیگر را هم تهیه کند، اما دیگر لازم نیست با هزار قرض و قسط یک ماشین سواری برای خودش جور کند، یا با هواپیما مسافرت کند، یا لازم نیست با قطار درجه یک به سفر برود. من از برخی شنیدم و خیلی هم تعجب کردم می گفت من می خواهم ماشین بخرم؛ چرا که وقتی می خواهم خانواده ام را در قم به حرم ببرم، خیابانها خیلی شلوغ است. واقعاً این چه حرفی است! این همه مردم و علما مگر همه شان خانواده شان را با ماشین شخصی به حرم می برند؟! مگر اتوبوس و تاکسی وجود ندارد؟! این سیره کدام عالم، کدام مومن است؟! مگر اینکه از جایی داشته باشد، مثلاً از ارث پدری یا جای دیگر. این را نمی گویم، منفی بافی هم نمی کنم. با هزار بدبختی برای خودش و خانواده اش یک ژیان یا ماشین قدیمی دیگری می خرد! اگر پول داری، اهلاً و سهلاً ما هم استفاده می کنیم! خودت، خانواده ات را از آن بهره مند کن، اما اگر نداری، چه ضرورتی دارد.

ما خوب اهل قناعت نیستیم. شاید در یک مسافرت به اندازه پنج، شش مسافرت معمولی پول خرج می کنیم، بعد می گوئیم خدا به ما روزی نمی دهد. بله خدا این وعده را به کسی نداد. خدا به برخی یک خانه ملکی را روزی او قرار داده، برای برخی خانه اجاره ای، برای برخی مسافرت با اتوبوس را. خوب اگر پیرمرد هستی با هواپیما برو. متأسفانه خیلی از ما راه را گم کرده ایم، واقعاً راه را گم کرده ایم!!

☑ شنیده ایم مرحوم مادران خیلی اهل قناعت بوده، در این زمینه اگر مطلبی در ذهن دارید، بفرمایید.

خداوند اموات شما را غریق رحمت کند، آری آن بزرگوار خیلی اهل قناعت بود، با این که مرحوم ابوی از نظر اقتصادی پشتوانه مالی داشت پول های زیادی به دستش می رسید و از طرف مراجع بزرگ آن زمان نمایندگی داشت، اما مادرم طوری امور خانه را اداره می کرد که پدرم خیلی پول خرج نکند، به فشار نیافتد، در مقابل خدا مسئولیتش کم باشد. می خواست خودش و خانواده اش غذای شبیه ناک نخورند. گاهی غذایی می داد که مجازاً به آن آبگوشت گفته می شد. گاهی که چایی می آورد، یک چای بسیار کم رنگ می داد. گاهی با یک گوشت که به طور طبیعی یک وعده غذا با آن درست می کردند، دو یا سه نوبت برای ما غذا درست می کرد. یا وقتی برنج می پخت، در خورش آن از گوشت استفاده نمی کرد. البته ما هم الان در خانه اگر میهمان نداشته باشیم در طول سال شاید دو یا سه دفعه هم برنج را با خورش گوشت دار استفاده نمی کنیم. نوعاً سبزی و لویبای بدون گوشت، خورش خانه ماست. به هر حال آن بزرگوار هم خودش اهل قناعت بود و هم فرزندان را قانع به بار می آورد.

از نظر پوشاک هم خیلی قناعت می کرد؛ به پدرم تحمیل نمی کرد که از بازار برای ما لباس بخرد، بلکه نوعاً لباسهای پدرمان را کوچک تر می کرد و ما آن را می پوشیدیم.

البته زمانه هم قحطی نبود و اگر چه مسلماً از نظر رفاه و مسائل مادی مثل الان نبود اما خیلی ها که پشتوانه مالی هم نداشتند وضعشان از ما بهتر بود، اما چون مرحوم پدرم و همچنین مرحوم مادرم بسیار اهل قناعت بودند و در مورد سهم امام و بیت المال حساسیت زیادی نشان می دادند قهراً نحوه معیشت و زندگی مان آن طور بود.

در این جا ماجرابی در مورد مرحوم آیت الله شیخ عباس علی شاهرودی - که در قبرستان شیخان قم مدفون است - به ذهنم رسید که عرض می کنم. ظاهراً یکی از بزرگان وارد خانه ایشان شده و چون فصل زمستان بوده می بیند که بساط کرسی در خانه مرحوم شیخ عباس دایر است، ولی وقتی آن میهمان پایش را به درون کرسی دراز می کند متوجه می شود که آتشی زیر کرسی نیست و هوای آن مثل بیرون سرد است. از شیخ می پرسد: « شما این همه زغال دارید پس چرا در کرسی سرد نشسته اید؟ » آن موقع برخی از مراجع به طلبه ها زغال می دادند و این امر مرسوم بود و گویا در خانه شیخ نیز مقدار معتدابهی زغال وجود داشته با این حال وی در کرسی

بی آتش نشسته بوده! به هر حال در جواب آن بزرگ فرموده بود: «آن مقدار که حق من بوده مصرف کرده ام و بقیه مال طلبه هاست و مال من نیست.»
منظورم این است که اگر بزرگان به جایی رسیده اند با این مراقبت ها و مواظبت ها به مقامات والای معنوی دست یافته اند.

☑ آیا زهد طلبگی با توجه داشتن به امر معاش سازگار است؟

کاملاً سازگار است. همان گونه که در کارهای معمولی مثل کشاورزی، تجارت، کارگری، ثروتمند شدن با زاهد بودن هیچ منافاتی ندارد، در طلبگی هم توجه کردن به امور معاش مانع از زاهد بودن نیست. ظاهراً در روایات معصومین علیهم السلام وارد شده، یا اینکه از فرموده های بزرگان و حکما بوده باشد که زهد این نیست که تو مالک چیزی و ثروتی نباشی، بلکه زهد آن است که پول و ثروت مالک تو نباشند. مگر از سیره امامان معصوم ما این نبود که املاک و باغات داشتند و در آنها کار می کردند، به ویژه در مورد حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل شده که مرغوب ترین خرماهای مدینه از نخلستان امیرالمومنین علیه السلام برداشت می شد، با این حال حضرت زاهدترین مردم بود؛ چرا که به آن ها دلبستگی نداشت، آنها را ابزار خدمت به مردم، ابزار ارتقای کلمه حق می دانست. طلبه هم اگر به مال و منال و خانه خود وابستگی نداشته باشد، زاهد است.

☑ توصیه کردن طلاب به قناعت و زهد تا چه اندازه می تواند سازنده باشد؟

به نظر می رسد وقتی سازنده است که خود توصیه کننده نظر اسلام را در این مورد خوب متوجه شده باشد؛ چرا که در غیر این صورت با ابراز نظرات افراطی یا تفریطی طلبه را به گمراهی می کشاند.

☑ راهکارهای پرورش روحیه پارسا منشی و مناعت طبع و قناعت پیشگی در طلاب چیست؟

یکی از بهترین و موثرترین راهکارها ارائه الگوهای سازنده از انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام، به ویژه از بزرگان دین و عالمان است؛ چرا که شاید کسی بگوید: حساب معصومین جداست و ما نمی توانیم به مقام آنها برسیم. به هر حال الگو دهی از عالمان پارسامنش شیعه و بیان داستان زندگی آنها می تواند در این زمینه نقش ایفا کند. از همین روی من به بیان چند داستان در مورد عالمان از باب نمونه می پردازم:

۱. مرحوم مقدس اردبیلی

نقل شده که وقتی مرحوم مقدس اردبیلی در یک حجره به طلبگی مشغول بوده، طلبه ای می آید و از او خواهش می کند که با وی هم حجره شود، ولی او قبول نمی کند، بالاخره خیلی اصرار و پافشاری می کند و مرحوم ملا احمد اردبیلی هم با یک شرط می پذیرد و به او می گوید:

اگر می خواهی با من هم حجره شوی، یک شرط دارد و آن اینکه اسرار حجره را در بیرون حجره فاش نکنی مثلاً نگوئی ما غذا چه خوردیم یا نخوردیم، عبادت ما چگونه بود و...

این بنده خدا هم قبول کرد و روزها بدین منوال گذشت، تا اینکه روزی رسید که اینها نان خالی هم پیدا نکردند، در آن زمان بود که یکی از تجار اردبیل آمده بود به نجف اشرف و ضمناً می خواست از ملا احمد هم تفقدی کرده باشد. آمد و حجره ملا احمد را پیدا کرد اتفاقاً ملا احمد در حجره نبود و آن طلبه در حجره تنها بود. سراغ ملا احمد را از او گرفت و با هم حرف هایی زدند که آن تاجر به وضع اسفناک اینها پی برد؛ لذا یک پول معتابهی روی کتاب آنها گذاشت و رفت. این طلبه خیلی احساس خوشحالی کرد و برای ناهار و شامشان چیزهایی خرید، مدتی بعد شیخ احمد اردبیلی رضوان الله علیه آمد همین که پول ها را دید، پرسید این ها از کجا آمده؟ هم حجره اش جریان را گفت که من نمی خواستم او از نداری ما مطلع شود، ولی خیلی اصرار و پافشاری کرد و بالاخره فهمید که ما

در بساط چیزی نداریم. شیخ احمد با شنیدن این حرف ها ناراحت شد و گفت: شما نباید خلف وعده می کردی و نباید اسرار ما را فاش می کردی. بالاخره آن شب هر دوی آنها از آن غذاها خوردند و طبیعی هم بود که انسان گرسنه کمی بیشتر از حد معمول می خورد. اتفاقاً آن شب مقدس اردبیلی به غسل احتیاج پیدا کرد، البته این هم خلاف تقوی نیست چرا که احتلام یک امر طبیعی است و جوانهای عزیز نباید از این مساله ناراحت و مکدر شوند. از خواب بلند شد و دید اگر دیر بجنبد نماز شبش قضاء خواهد شد، لذا خود را به بیرون زد تا حمامی پیدا کند. خوب آن وقت ها مدارس مثل حالا نبودند که تجهیزات و سرویس بهداشتی داشته باشند. رفت به حمامی در محله نجف الاشرف، اما حمام بسته بود، در را زد، حمامی از خواب بلند شد و آمد پشت در و گفت: کیستی، چه می خواهی؟ مقدس جواب داد: باز کن می خواهم غسل کنم. حمامی گفت: هنوز دو سه ساعت به وقت باز کردن مانده برو بعداً بیا. خیلی اصرار کرد ولی حمامی قبول نمی کرد. مقدس گفت: دو سه برابر دیگران پول می دهم، باز حمامی زیر بار نرفت آخر سر حاضر شد هر چی آن تاجر به اینها داده بود که قهراً نصفش مال مقدس بود همه آنها را در مقابل غسل بدهد و آن موقع بود که حمامی راضی شد. بالاخره غسل کرد و نگذاشت نماز شبش قضاء شود و شاید همه کرامات مقدس به برکت آن عملش بوده و آن شب عنایات فراوانی نصیبش شده. انسان نه به خاطر قضا شدن نماز صبح که به خاطر قضا شدن نماز شب از هست و نیستش بگذرد. چه بسا همه آن عنایات را در همان شب به او دادند.

۲. مرحوم نراقی

از جمله الگوها می توان به نحوه زندگی عالم ربانی مرحوم نراقی اشاره کرد. یکی از داستان هایش را به صورت خلاصه عرض می کنم. آن گونه که تعریف می کنند هنگامی که مرحوم نراقی به طلبگی مشغول بوده، با یک مغازه دار معامله داشته و در واقع از او خرید می کرده است. آن مغازه دار یک موقع متوجه می شود که لباس های مرحوم نراقی خیلی مندرس و کهنه شده است، لذا می گوید: من برای شما لباس نویی تهیه می کنم تا آن را بپوشید. مرحوم نراقی هم قبول می کند، اما بعد از مدتی لباس را برگردانده و اظهار می کند که من نمی توانم این لباس را بپوشم؛ چون هر وقت یادم می افتد که شما این را داده اید، احساس ذلت می کنم. لباس کهنه ام خیلی گواراتر از این لباس است!

۳. مرحوم حاجی سبزواری

ملا هادی سبزواری رحمه الله علیه معروف به حاجی از جمله کسانی است که به مقامات علمی، عملی و معرفتی نائل آمده بود. خوشبختانه چند سال پیش کنگره ای برای بزرگداشت مقام و منزلت ایشان برپا گردید و شاید این قضیه که می خواهم بگویم در آثار منتشره آن کنگره نیز بوده باشد. آن گونه که در ذهن دارم وقتی ایشان در یکی از مدارس علمیه اصفهان به طلبگی مشغول بوده است، در کنار تحصیل به عنوان خادم و جاروکش نیز در مدرسه فعالیت می کرده. در تمام عمر خود در کمال عزت نفس و زهد و قناعت زندگی نموده و با این حال به آن مقامات علمی خصوصاً در علوم عقلی نائل آمده است.

۴. آیت الله سید محمد بادکوبه ای

از دیگر مصادیق زهد، تقوا، روحیه پارسایی و مناعت طبع می توانم به عالم مجاهد مرحوم آیت الله سید محمد بادکوبه ای که از علمای طراز اول تبریز بود، اشاره کنم. ایشان در خیابان دارایی در مسجد کفاشان نماز اقامه می فرمود. ماه مبارک رمضان و عصرهای جمعه هم منبر موعظه اش برقرار بود. سخنرانی هایش هم جنبه اخلاقی معنوی داشت و هم جنبه سیاسی. ایشان هم ظاهراً وقتی در نجف الاشرف طلبه بوده، در آن مدرسه که حجره داشته، هم درس می خوانده و هم خادم مدرسه بوده. برای این که معاشش تأمین بشود در مدرسه جاروکنشی می کرده است. اگر در حال حیاتش این مطلب را به کسی می گفتم، باور نمی کرد. با این حال از علمای برجسته و مجاهد

و مورد اعتقاد مردم بود. با مرحوم ابوی هم — خدا به هر دوی آنها رحمت کند — ارتباط تنگاتنگ داشت و دوستی صمیمانه ای بینشان برقرار بود؛ چون از نظر اعتقاد و عمل با هم، هم خون بودند. من هم ایشان را دیده بودم و خیلی به خدمتشان رسیده بودم.

۵. مرحوم پدرم

از مصادیق دیگر می توانم به چند جریان از جریانات مرحوم پدرم [آیت الله شیخ یوسف باقری بنایی] اشاره کنم. ایشان تا شرح لمعه را در حوزه علمیه بناب خوانده بود، بعد از آن هم برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه تبریز رفته بود. آن زمان یعنی حدود صد سال پیش حوزه تبریز رونق خوبی داشت. در تبریز هم مدتی ماند، بعد جهت تکمیل تحصیلاتش به نجف مشرف شد. این جریان را خودش تعریف می کرد:

جریان اول

در تبریز حجره داشتم و در آنجا تنها می ماندم.

گویا در مدرسه اطاق هایی به عرض راه رو بود که روی پله ها قرار داشت و تنها یک نفر می توانست آنجا بماند. شاید می خواست کسی از راز زندگی او خبردار نشود، لذا آنجا را انتخاب کرده بود. شاید هم، حجره نبود لذا از باب ناچاری در آنجا زندگی می کرد. به هر حال می گفت:

وقتی می خواستم به نجف بروم به بناب آمدم و بعد از زیارت مادرم راهی نجف شدم. اما قبل از رفتنم در تبریز با یک مشکل مواجه شده بودم. یک رخت خواب داشتم، رخت خواب هم که می گویم کلمه ای برای آن پیدا نمی کنم و الا چیزی از آن باقی نمانده بود. خیلی کهنه و مندرس شده بود — البته این حرف ها را در مقام وعظ و نصیحت می گفت و هرگز قصد خودستایی و قصه سرایی نداشت — می فرمود مانده بودم این لحاف را با خود ببرم، یا بگذارم در این حجره بماند. نمی دانستم چه کار کنم؟ دیدم اگر ببرم، برای چه ببرم؟ چیز بدرد بخوری نیست تا ببرم. اگر هم بماند، بعداً دیگران می آیند و آن را می بینند و سرّ فاش می شود. چون لحافی نبود که کسی آن را ببیند. فقط خودم می توانستم آن را به رو بکشم و بخوابم. خیلی مندرس و کهنه بود. خلاصه مانده بودم که آن را چه کنم؟ فردایش هم می خواستم راهی نجف شوم. منتظر شدم، چون شب از راه رسید و چشم ها به خواب رفت، لحاف را برداشته و به حیاط مدرسه طالبیه بردم و در یک گوشه ای که به صورت خاکروبه بود، زمین را کندم و لحاف را آنجا دفن کردم. خاطر جمع شدم که کسی از راز فقر من خبردار نشد، لذا صبح با خاطر آسوده و خیال راحت به عازم نجف شدم.

جریان دوم

این داستان را از یکی از عموزاده ها که تازه مرحوم شده، نقل می کنم. ایشان چنین تعریف می کرد: وقتی مرحوم حاج شیخ یوسف می خواست به نجف اشرف مشرف شود، پیاده به نجف رفت. آن موقع چنین مسافرت هایی را با مرکب انجام می دادند اما چون ایشان قدرت مالی آن چنان نداشت، لذا پیاده رفت، فقط یک نفر به عنوان هادی و راهنما لازم بود که راه را به او نشان دهد. توسط آن هادی از راه نقره و سلدوز کردستان به عراق رفت. ایشان دمام صبح به راه افتاد. برخی از نزدیکان گفتند که الان زود است لذا خواهش کردند که بعد از طلوع آفتاب به راه بیافتند. آنها می گفتند: چرا در تاریکی می روی؟ بگذار هوا روشن شود بعد برو. بالاخره بعد از اصرار زیاد به آنها گفته بود:

نمی خواهم هنگام رفتن، کسی مرا ببیند و به عنوان مساعده یک چیزی به من بدهد.

مرحوم پدرم خیلی بی چیز و ندار بود و در دنیا یک مادر فقیر داشت به نام سکینه خاتون، مادری بی چیز ولی شب زنده دار و متهجده. به هر حال می گفت: نمی خواهم کسی مرا هنگام رفتن ببیند و به فقر و ناداری ام رحمی کند و کمکی نماید!

جریان سوم

این جریان هم شنیدنی است. می گفت: وقتی در نجف مشغول تحصیل بودم، یک روز شنیدم که از تجار بناب آقای حاج علی بزاز که مرد نامی بناب بود، به نجف آمده است. البته این را باید متذکر شوم که آن موقع مسائل شهریه مثل حالا نبود. به طلبه ها رسیدگی مادی مثل الان نمی شد، می توان گفت که آنها صد در صد زندگی مبهمی داشتند. به جز توکل به خدا چیزی نداشتند. بهر حال وقتی برخی از تجار برای زیارت به نجف مشرف می شدند، قهراً به طلبه های همشهری خود سر می زدند و بعنوان هدیه یک چیزی به آنها می دادند. مرحوم پدرم می گفت: آقای حاج علی بزاز مرا در حرم دید و از من وقت گرفت که مثلاً فلان ساعت به حجره بیاید. اتفاقاً آن روزها من یک مقداری قند تهیه کرده بودم و آن را روی طاقچه گذاشته بودم، طوری که عمدی در کار نبود اما اگر کسی وارد حجره می شد، طبعاً آن را می دید. با خود گفتم اگر حاج علی این کله قند را ببیند، با خود می گوید ماشاءالله وضع این ها خوب است و لذا مساعده ای نمی کند. به هر حال تصمیم گرفتم که آن را پشت کتاب ها مخفی نمایم. نمی دانم این کار را کردم یا نه. اما یک دفعه به ذهنم خطور کرد که مگر حاج علی بزاز خدای توست؟ مگر او روزی رسان توست؟! همین که این مطالب به ذهنم خطور کرد از تصمیم خود پشیمان شدم و به جای مخفی کردن قند، آن را در جایی قرار دادم که زیاد به چشم بخورد تا با این کار نشان دهم که الحمدلله وضع خوب است و به کمک و مساعده کسی نیاز ندارم.

این هم ماجرای بود از زندگانی مرحوم پدرم. با اینکه بی چیز و فقیر بود اما طوری وانمود می کرد که گویا غنی و بی نیاز است. خلاصه اینکه علما با وجود سختی های فراوان به مقامات والای علمی و معنوی دست یافته اند؛ آن مرحوم نراقی که کتاب هایش هنوز هم مورد استفاده علماست و از کتاب هایش نور می درخشد. و آن مقدس اردبیلی که با آن قناعت و مناعت و پارسایی به جایی رسیده بود که جواب سؤالاتش را از قبر پاک حضرت امیرالمومنین علیه السلام دریافت می کرد و گاهی هم از وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السلام مستقیماً جوابش را می شنید. یا آن دیگری مرحوم حاجی سبزواری در اثر پارسایی به جایی رسید که الان هم نام حاجی بر زبان علمای معقول جاری است. نه تنها زهد و قناعتش موجب کم عمری او نشد بلکه برعکس الان هم حاجی زنده است. و یا نمونه بعدی مرحوم بادکوبه ای که عمر بسیار با برکتی داشت؛ هم تدریس می کرد و هم برای مردم منبر می رفت و مردم تبریز را ارشاد و هدایت می نمود. و یا بالاخره مرحوم پدرم که قریب به ۹۰ سال عمر کرد. در جوانی هم نمرد، گرسنگی ها، کمبودها او را از کار نیانداخت، با کمال مناعت و قناعت عمر با برکتی داشت و واقعتاً این است که مرحوم حاج شیخ [یوسف بنابی ره] الان هم زنده است، به هر حال این مدرسه به برکت انفاست مستقیم یا غیرمستقیم او بوده است. این طور نیست که اگر انسان به مناعت نفس توجه نداشته باشد، چند صباحی با چاپلوسی و کارهای دیگر به نان و نوایی برسد، ارزشی داشته باشد. بلکه با این کارها آبروی دنیا و آخرتش را به باد فنا می دهد. اینها نمونه هایی بود از زندگی برخی از علما، اما من خودم را بی مقدارتر از آن می دانم که از زندگی خود به عنوان الگو و سرمشق برای طلاب عزیز بگویم.

☑ سیره عملی امامان و پیشوایان دینی و علما در تأمین معاش چگونه بوده است؟

بنده بدون تعارف می گویم که اهل تحقیق نیستم، اما آن مقدار که در خور حقیر است چنین برداشت کرده ام که سیره عملی امامان معصوم علیه السلام نسبت به تأمین معاش، در وهله اول از اموال شخصی خودشان بوده و برخی هم تحت ملکیت حضرت زهرا سلام الله علیها بود. آن گونه که در بحار آمده است، ظاهراً حضرت هفت قطعه املاک داشته اند که اینها غیر از فدک بوده اند. خود حضرت

علی علیه السلام از املاک شخصی خود سالانه درآمد فراوانی بدست می آورد که شنیده اید آنها را بین فقرا و محرومین تقسیم می کرد. البته طبیعی است که امرار معاشش هم از آنجا بوده باشد.

در وهله دوم شاید بتوان خمس را به عنوان راه دوم تأمین معاش امامان معصوم علیهم السلام و به تبع ایشان راهی برای تأمین معاش علما دانست. خداوند متعال بخشی از اموال مردم را به ائمه اطهار و چهارده معصوم علیهم السلام اعطا کرده است. پیشوایان معصوم ما به مقدار نیازشان از خمس بهره مند می شدند و در مواقعی هم شیعیان را از آن بهره مند می کردند. عالمان دینی هم آن مقدار که مشغول درس و بحث و تحقیق بوده اند، خود را برای استفاده از بیت المال (خمس) مجاز می دانسته اند.

مرحله سوم اینکه در برهه ای از زمان امامان معصوم علیهم السلام به کارهایی از قبیل تجارت و کشاورزی و امثال اینها اشتغال داشته اند. البته این هم از بدبختی روزگار بوده؛ جایی که بایستی این ذوات مقدسه به عنوان مشعل هدایت مردم باشند و در جامعه حکومت کنند، برای امرار معاش مجبور بودند کشاورزی نمایند.. البته نه اینکه شغلشان تجارت یا زراعت بوده است، بلکه به امور مردم رسیدگی می کردند و مشکلات آنها را حل می نمودند، اما قهراً برای تأمین معاش هم مدتی را برای این گونه امور سپری می کردند.

☑ آیا دنبال توسعه رزق و روزی دنیوی بودن برای یک طلبه امری شایسته است؟

در حدی که خود و خانواده اش تأمین شود و با کرامت انسانی و شأن طلبگی هم منافاتی نداشته باشد، اشکالی در آن نیست، اما اگر امر دائر است بین ذلت نفس و توسعه دنیوی، قطعاً خداوند متعال چنین اجازه ای نداده است.

☑ پس این سخن که در وسعت دادن به رزق و روزی خانواده تان کوشش کنید و بر آنان سخت گیری ننمایید یعنی چه؟

بله، این در جایی است که کسی امکانات دارد، ولی خانواده اش را در تنگنا و فشار قرار می دهد. ثروت و مکننت به قدر کافی و لازم دارد، اما در دخل و خرجش تنگ نظری می کند. در این موارد دستور رسیده که به بچه هاتان رسیدگی کنید و غذای آنها را رنگین تر کنید، بگذارید آنها هم خوشحال شوند ، اگر خداوند به شما یک وسعت داد، شما هم در مخارجتان توسعه بدهید.

از توسعه سخن گفتیم، مطلبی به ذهنم رسید که بی ربط به اینجا نیست و آن اینکه توسعه کمی و کیفی در امور جمعی مثلاً کسی می خواهد مدرسه ای بسازد، مسجدی بنا کند، کتابخانه ای تأسیس کند و امثال ذلک ، در این موارد دنبال توسعه کمی و کیفی بودن عین جهاد است ؛ چرا که برای پیشبرد اهداف الهی است. حال که مدرسه ای ساخته می شود ، چه بهتر است باشکوه و عظمت و امکانات خوب بوده باشد و این تفکر که اینها اسراف است، تفکر درستی نیست. لذا مثلاً نیازمند این است که مثلاً کارخانه ای هم برای پشوانه مالی آنجا تأسیس شود ، هیچ عیبی ندارد .

☑ نظر حضرت عالی در مورد کار کردن طلبه ها برای امرار معاش چیست ؟

چه عیبی دارد، طلبه ای که می خواهد پاره وقت درس بخواند، هم کار کند و هم درس بخواند ، هم معاشش را تأمین می کند و هم از راه علم آموزی در راه تأمین معاد باشد . ولی باید دانست همان طوری که حکما گفته اند ویژگی علم این است که اگر طالب علم تمام همت خود را صرف آن نکند ، ذره ای از آن نصیبش نخواهد شد . به ویژه در این زمان که شبهه افکنی دشمنان در جامعه به مراتب بیش از گذشته هاست. این همه تقاضا از یک سو و کمبود علمای اسلام شناس از سوی دیگر حاکی از وظیفه ی سنگین طلبه ها است. با این وضع مشکل است کسی پاره وقت درس بخواند و بتواند نیاز علمی و معنوی جامعه را بر طرف کند .

☑ چه زمانی را برای پرداختن به شغل دوم برای یک طلبه پیشنهاد می کنید؟

ظاهراً مورد سؤال جایی است که طلبه می خواهد بعد از مدتی تحصیل در یک جایی مشغول به خدمت شود؛ مسئول جایی بوده باشد، یا برای قضاوت برود و امثال اینها. توصیه اکید بنده این است که با توجه به تجربه هایی که بدست آورده ام مادامی که طلبه از لحاظ علمی و نفسانی به حد مطلوبی نرسیده، به شغل دوم نپردازد. یعنی از نظر صفات درونی، مسائل نفسانی و آداب اگر واقعاً خودساخته نیست، وارد صحنه های اجرایی نشود.

در این میان دو ضرورت برای رفتن طلبه به طرف شغل دوم دیده می شود؛ یکی ضرورتی است که از ناحیه جامعه و مکتب متوجه طلبه است، دیگری ضرورتی است که شاید خود طلبه برای امرار معاش و گذران زندگی نیاز به چنین کاری دارد. در هر دو مورد طلبه باید چند مطلب را در نظر بگیرد:

بداند با پرداختن به شغل دوم ایمانش کم رنگ نخواهد شد، مثلاً اگر رشوه چند میلیونی هم به او پیشنهاد کردند، او ایمانش را نخواهد فروخت و فریب اینها را نخواهد خورد.

دیگر اینکه اخلاقش از اخلاق حجره ای که با تواضع و معنویت خاصی همراه بود، به اخلاق جبارمنشی تبدیل نخواهد شد. ممکن است حالا که رفته به شغل دوم با چند کلمه مثل حاج آقا، جناب آقای قاضی، جناب نماینده محترم، امام جمعه محترم و امثال اینها فریب بخورد و خیال کند برای خودش کسی شده است. اگر قرار است با رفتن به این طرف، خودش را گم کند، همان بهتر که نرود. عیبی ندارد آن سنگر خالی بماند، ولی نرود؛ چون با این انگیزه می رود که خدمتی کرده باشد، حال که ایمانش از بین خواهد رفت، چه کسی گفته که برای خدمت به دیگران از ایمانت بگذر! نه عقل و نه خدا چنین اجازه ای به انسان نمی دهند.

اگر حکومت به روحانی نیاز دارد، به روحانی خود ساخته نیاز دارد. حکومت می خواهد برای اهداف والای انسانی از روحانیت بهره ببرد، جایی که طلبه انسانیت خود را از دست خواهد داد پس حکومت هم به مقصودش نخواهد رسید.

البته هر پست و مقام نسبت به خود، یک خودسازی علمی و عملی ویژه ای می طلبد. خودسازی که در یک رئیس جمهور لازم است به مراتب بیشتر از خودسازی یک مسئول عقیدتی سیاسی است. خود رئیس جمهور باید از مقامش بزرگتر باشد تا بتواند از عهده آن کار برآید. اما در حد نسبی برای تمامی شغلها حتی آخوند روستا بودن هم درجه حداقلی و نسبی این موارد ضروری است.

در مورد **ضرورت دوم** یعنی ضرورتی که خود طلبه برای امرار معاش نیاز به چنین امری پیدا می کند توضیح چند نکته ضروری است: اولاً اگر طلبه واقعاً به خداوند متعال توکل کند، خداوند اموراتش را کفایت خواهد نمود و این یک واقعیت است، شعار نیست. حالا کسی می بیند در آن حد از توکل نیست و اگر روزگارش بدین منوال بگذرد پیامدهای سوئی در انتظار اوست مثلاً اختلافات شدید خانوادگی پیدا خواهد کرد. در این صورت چه مانعی دارد برای اینکه جلوی این پیامدها را بگیرد، برود و در جایی مشغول شود. ثانیاً این هم معلوم شود که این کار طلبه تجارت با علم نیست، بلکه خدمت کردن است و طبیعی است اگر کسی جایی خدمت می کند، حقوق هم خواهد گرفت. مثلاً اگر در دانشگاه تدریس می کند، حق التدریس دریافت خواهد کرد. یا به قضاوت می رود این هم خوب است. بنده تا دو سال پیش طلاب را از رفتن به قضاوت منع می کردم اما مدتی است که متوجه ضرورت مسأله شده ام و عزیزان را تشویق می کنم و فارغ التحصیلانی را که در حد مطلوبی از خودسازی، امانت، دیانت و ورع قرار دارند توصیه می کنم. با این حال خیلی تأکید و گوشزد می کنم که اگر در آن حد از خودسازی نیستند، به آن سو نروند و بدانند که اگر کسی صلاحیت لازم را در این باب ندارد و با این حال به طرف آن می رود، نه تنها خود بلکه دیگران را نیز به مهلکه ها خواهد انداخت.

☑ فلسفه اعطای شهریه چیست؟

شهریه به عنوان رفع ضرورت و نیاز طلبه داده می شود. تا طلبه ای که شب و روزش را در اختیار تحصیل علوم دینی قرار داده و می خواهد به آیه « فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ » اجماع عمل ببوشاند، با این شهریه بتواند تا حدودی معاشش را تأمین کند و با خیالی آسوده به امورات علمی و اخلاقی اش پردازد و به اصطلاح یک بهانه توکل داشته باشد. اما اگر طلبه ای از حمایت های خانواده یا ارث پدری و غیره تأمین می شود، نباید شهریه بگیرد و شهریه را مثل حقوق بداند. نباید طلبه خود را مثل یک کارگر مزد بگیر و یا یک کارمند دولت که ماهیانه حقوقی دریافت می کند، قلمداد کند. این تفکر و این نوع برخورد با شهریه قطعاً خطاست. نه طلبه، کارمند است و نه

شهریه، حقوق او. طلبه دنبال وظیفه اش است، همان وظیفه ای که در ارائه رسالت خطیر انبیاء علیهم السلام است. تعلیم و تعلم و هدایت مردم تنها وظیفه طلبه است. حال اگر طلبه نیاز دارد، می تواند برای رفع نیاز از شهریه استفاده نماید. طلبه ای که نیاز ندارد معلوم نیست شهریه گرفتنش به چه خاطر است. بنده فقیه نیستم و نظر فقهی نمی دهم، اما در این مورد نظر نوع بزرگان چنین است.

در ایام طلبگی ام گاهی اتفاق می افتاد که برای امرار معاش تا ۱۰ یا ۲۰ روز پول داشتم، گاهی پولی از تبریز می رسید، چون خودم برای چند روز تأمین بودم یک ریال آن را هم بر نمی داشتم. می رفتم فیضیه چند نفر که به نظرم می رسید به این پول نیاز دارند یواشکی به آنها می دادم. هیچ یک از آن ها هم مرا نمی شناختند ولی من احساس می کردم که آن ها به این پول سزاوارترند. البته معنایش این نیست که من نباید برای خریدن مسکن اندوخته و پس اندازی داشته باشم، در مقام بحث از کمیت تأمین بودن نیستم و کلی می گویم.

☑ آیا تأمین بودن مراتبی دارد؟

کسی ممکن است لباس و مسکن و ضروریات زندگی را دارد یا شاید مسکن ندارد اما کرایه آن را بدست می آورد و زندگی اش می چرخد. اولیات را دارد این برای یک طلبه بس است. اما گاهی می گوید من خودرو و ماشین ندارم و ماشین برای من ضروری است. جایی که اکثر طلبه ها ۲۰ تومان برای کرایه منزل پیدا نمی کنند، آن وقت من با شهریه در فکر خریدن خودرو باشم، این خلاف است. البته اگر کسی از راه دیگری غیر از شهریه این کارها را انجام دهد، حرف دیگری است؛ چرا که موضوع سخن در مورد شهریه است و شهریه در مورد ضروریات است.

۱. توبه / ۱۲۲: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» .

☑ درباره نحوه برخورد طلاب با شهریه لطفاً توضیح بیشتری ارائه بفرمائید.

بگذارید از این برخورد با شهریه با اسم «**تقوای مالی**» یاد کنیم. تقوای مالی یعنی طلبه، شهریه را مثل حقوق نداند بلکه برای ارتزاق و به آن عنوان بگیرد. طلبه خودش را به جای یک کارگر معمولی بگذارد، با این که کارگر از نظر معارف در حد این طلبه نیست، او یک مسلمان عادی است. اگر آن کارگر کم کاری کند، حقوق و مزدی که می گیرد از دیدگاه فقهی چه حکمی دارد؟ اگر عمداً کم کاری و سست کاری کند قطعاً مزدش حرام خواهد بود. پس این مساله اگر در مورد عوام چنین است، در مورد خواص — که می خواهند فردا پرچم دار ارزشها باشند — چنین نباشد؟! طلبه باید مواظب باشد که کم کاری نکند. خدای نکرده عمداً ساعاتش را به بطالت نگذارند. اگر چنین کرد، آن شهریه ای که می گیرد حرام خواهد بود. چرا طلبه به خود چنین نگوید؛ حداقل به اندازه کارگر از خودت کار بکش. با اینکه کارگری خیلی سخت تر است!

من آن موقع که خودم و خانواده ام در قم بودیم، شهریه معیل می گرفتم، اما چند ماهی خانواده ام را به شهرستان آوردم و خودم تنهایی به قم برگشتم. وقت شهریه که رسید به من شهریه معیل را دادند، اما من نصف آن را برگرداندم و گفتم: من الان مجرد هستم، لذا شهریه مجرد به من بدهید. مقسم شهریه خیلی تعجب کرد که این چه کاری است و من الان به تعجب او تعجب می کنم. بالاخره قبول نکرد به من گفت: اسم شما در این دفتر به صورت معیل نوشته شده شما این را تماماً بگیرید، هر جور می خواهی خرج کنید، به کس دیگری بدهید. من پیش خود می گفتم این شهریه برای کسانی است که خانواده شان پیششان است و مخارج خانواده به عهده آنهاست حال که من خانواده را به تبریز برده ام و آنها هم پیش پدرم هستند و معاششان توسط پدرم تأمین است، دیگر جایز نیست که من شهریه معیل بگیرم. به هر حال من شهریه را به طور کامل گرفتم اما بعد از نماز صبح خدمت حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رسیدم و قضیه را گفتم و عرض کردم اجازه بدهید این پول را به کسانی که نیازمند هستند بدهم. ایشان هم اجازه دادند و من به طور خصوصی بین آن افرادی که به نظرم می رسید نیازمند هستند، تقسیم کردم. به یکی پنج تومان به دیگری ده تومان. حتی یک ماه هم به خودم اجازه ندادم که از آن پول ها استفاده کنم. حتی یکبار شهریه آیت الله خویی را به مقسمش برگرداندم و مقسم که مرحوم آقای عالی بود، پیش

خود مرا به پدرم تعریف می کرد و مرحوم پدرم از تعریف و تمجید او تعجب می کرد که اگر طلبه ای طبق وظیفه اش عمل می کند، جای تعریف ندارد. اگر یک نفر مال دیگری را نمی خورد، این که تمجید نمی خواهد. این حق نداشته که از آن پول بگیرد و نگرفته، تعریف برای چه؟!

متأسفانه گاهی بی پرهیزی و بی تقوایی طوری مرسوم می شود که اگر هم کسی به وظیفه اش عمل می کند، دیگری تعجب می کند. طلاب عزیز توجه داشته باشند و شهریه را هر طور که بخواهند مصرف نکنند. کسی که طلبه است و ادعای تعهد می کند بایستی تقوای مالی داشته باشد. حالا بعد از این همه مواظبت ها این شده ام که اصلاً از وضع خودم راضی نیستم نه از معرفتم نه از زهدم و نه از نورانیت قلبم و نه از عشق به عبادت از هیچ یک راضی نیستم. حالا اگر مواظبت نمی کردم چه می شدم؟! لهذا عزیزان باید به این مسأله بیشتر توجه کنند.

خوشبختانه طلابی که در این حوزه در خدمتشان هستیم نوعاً این روحیه را دارند؛ در طول سال صدها مورد اتفاق می افتد که از سوی یک نفر یا بیشتر گاهی داخل پاکت و گاهی بدون پاکت و البته بدون نام پول به دفترم می اندازند یا به صندوق پیشنهاداتی که مخصوص پیشنهادات است بیشتر از پیشنهاد پول می اندازند. مثلاً از ۴ پاکتی که از صندوق در می آورم یکی پیشنهاد است و سه تای دیگر پول! می بینم یکی نامه نوشته که من این ماه کم کاری ام زیاد بوده فلذا شهریه را برگردانده ام یا شهریه دو ماه را روی هم گذاشته و برگردانده و نوشته که من دو ماه است که خوب درس نمی خوانم یا مریض بوده ام و از خداوند طلب مغفرت و بخشش دارم. یا نوشته از بابت خسارتی که فلان موقع درب حجره را محکم بستم و... گاهی طلبه ای می نویسد این پول را به فلانی بدهید؛ چرا که احساس می کنم به آن نیازمند است. البته نام و نشان خود را نمی نویسد، حتی طوری می نویسد که من از خطش شناسم که چه کسی این را نوشته. همه اینها جای امیدواری است. امیدوارم خداوند تعهد مرا هم بیشتر کند و عزیزانی که عرایض بنده به دست آنها می رسد به آنها هم عنایت کنند که نه فقط در اوایل طلبگی بلکه آن موقع که صاحب مسئولیت شدند و در طول سال صدها میلیون این ور و آن ور شد، این نوع برخورد را با سهم امام یا هر نوع حق الناس و بیت المال داشته باشند. در غیر این صورت اگر دیگران از این بابت خلاصی نخواهند داشت، اهل علم به طریق اولی خلاصی نخواهند داشت ۱. امروز در دنیا باعث قساوت قلب خواهد شد و فردا در قیامت باعث شرمندگی و خواری.

با ذکر خاطره ای مطلب را تمام کنم. این خاطره مربوط است به آیت الله سید محمد صادق لواسانی رحمه الله علیه. ایشان نماینده تام الاختیار حضرت امام و آیت الله خویی رضوان الله تعالی علیهما بود. قبرش هم در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها در مسجد بالاسر است. وقتی آن بزرگوار در تهران بود و ما هم به همراه طلبه ها در تهران مستقر شده بودیم، خداوند مقلب القلوب قلب ایشان را متوجه ما ساخته بود، از این رو خیلی به ما مهربان بود و به مدرسه ما رفت و آمد داشت و ما گاهی به خدمتش می رسیدیم. از شخصیت های کم نظیر تهران بود. به هر حال روزی در رابطه با استمداد مالی به حوزه، مسائلی میان من و ایشان رد و بدل شد، یک سخنی به من گفت که خیلی مرا تحت تأثیر گذاشت فرمود: آقای فلانی من طوری می خواهم رفتار کنم که روز قیامت ریش من دست دیگران نباشد، بلکه ریش دیگران دست من باشد. به همین خاطر من در مسائل مالی و حق الناس عمل به احتیاط می کنم.

از همین روی اگر انسان به سهم امام یا بیت المال اگر مقداری بدهکار است، چه خوب است که مقداری زیادتر بدهد مثلاً اگر هزار تومان زیاد بدهد، خیلی به حالش فرق نخواهد کرد چون با این هزار تومان غنی نخواهد شد. مثلاً از امام صادق علیه السلام روایت است که شما ذمه تان را در این دنیا از حق الناس خالی کنید؛ چرا که روزی فرا خواهد رسید که در آن روز با درهم و دینار نمی توان مردم را راضی کرد. باید اعمال قبول شده تان را بدهید تا رضایت طرف را بدست آورید. اما اینجا با پول می توانید ذمه تان را خالی کنید.

۱. الکافی ج ۱، ص ۴۷، ح ۱: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ».

☑ عزت نفس را برای طلبه تا چه حدی ضروری می دانید؟ در تعیین محدوده آن بیشتر توضیح دهید.

اصل مساله ریشه قرآنی دارد؛ در آنجا که می فرماید: « **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ** »^۱. و همچنین ریشه در رفتار و کردار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دارد.

اما در تعیین محدوده آن، باید خاطر نشان کنم که افراط و تفریط هایی وجود دارد. مثلاً کسی گمان می کند اگر پدرش به او چیزی داد، نباید آن را قبول کند. رسول الله صلی الله علیه و آله که مظهر عزت نفس و مناعت طبع بود، اگر کسی هدیه ای می داد، حضرت آن را قبول می فرمود. این رفتار حسنه پیامبر باید برای ما الگو باشد. رد کردن هدیه کار درستی نیست. البته عناوین دیگر مثل رشوه، حق سکوت و غیره حسابش معلوم است.

البته خود هدیه یا پول دادن باید به نحوی نباشد که ذلت آور باشد. اگر برای تبلیغ و منبر یک چیزی را با احترام و حفظ آبرودادند، چه کسی می گوید آن را قبول نکند؟! ما روی این مطلب بیشتر تأکید می کنیم که طوری نشود که دین را به عنوان کالا به مردم بفروشد و با خود بگوید: بگذار این جور حرف بزنم تا از من خوششان بیاید. وظیفه طلبه این است که حقایق را بگوید، حال مردم بیسندند یا نپسندند. البته حقیقت را با چه قالبی بگوید که جذاب باشد حرف دیگری است.

☑ **گاهی در برخی محلات مرسوم است هنگامی که روحانی بالای منبر است شخصی می آید و پولی به آخوند می دهد و می گوید این را بگیر و به پدرم دعا کن. آیا این نوع پول گرفتن منافات با عزت نفس و مناعت طبع دارد؟**

اگر این مساله در زمان های گذشته مرسوم بوده، به نظرم در این زمان کار شایسته ای نیست. شاید پنج نفر پیر و عوام از این حرکت خوششان هم بیاید و برایشان مساله ای نباشد، اما آن جوان تحصیل کرده با دیده نفرت به این مساله نگاه می کند. حال شاید طلبه ای بگوید: اگر من آن پول را بگیرم، کسی که از من دعا خواسته ناراحت می شود. جوابش این چنین است که آیا ناراحت شدن آن پیرمرد مقدم است یا خدشه دار شدن تبلیغ و وجهه روحانی؟! ساحت تبلیغ، ساحت مقدسی است. اهمیت فراوانی دارد و هیچ گاه نباید فدای چنین مسائلی جزئی بشود. بعداً می توان در خلوت از آن پیرمرد عذر خواهی کرد، دل جوئی نمود و توجیهش کرد که اگر من پول را نگیرم به این جهت بود. چون این مساله نمود خوبی ندارد جوان با دیدن اینکه آخوند بالای منبر پول را گرفت با خودش می گوید: این آخوند به خاطر طمع زیادش پول را قبول کرد.

☑ **در مورد مناعت طبع طلبه ها لطفاً بیشتر توضیح دهید ؟**

بنده روی مناعت طبع و عزت نفس طلبه ها حساسیت زیادی نشان می دهم. وقتی کسی می خواهد به حوزه وارد شود، از همان اوائل اگر احساس کنم که رذالت در او وجود دارد و عزت نفس ندارد، او را مرخص می کنم؛ چرا که **عزت نفس از جمله اصول مهم اخلاقی است**. طلبه باید عزت نفس و مناعت طبع و عفت داشته باشد. یکی از عوامل موفقیت انبیاء این بود که می گفتند: « **وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ** »^۲ ما در مقابل تبلیغاتمان از شما اجر و پاداشی نمی خواهیم. انسان از دو لحاظ روی پول خواستن و اجر طلبیدن حساس است:

اول اینکه اگر کسی بفهمد که ما در مال و منال او چشم دوخته ایم، طبعاً از ما متنفر می شود؛ چرا که او نسبت به مال و منال خویش محبت شدیدی دارد؛ **انه لحب الخیر لشدید**.

و دوم اینکه همه ی انسان ها از فرد طمع کار بدشان می آید، اگر چه که مالی از مردم نگیرد و مردم چیزی به او ندهند، باز از او بدشان می آید، صرف طماع بودن او موجب تنفر مردم است. خلاصه این که دو عامل وجود دارد یکی مادی است و دیگری نفسانی است.

۱. بقره / ۲۷۳: « لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ »
۲. شعرا / ۱۰۹.

☑ کمبودهای معیشتی طلاب چه مشکلاتی را می تواند برای آنان و خانواده هایشان به دنبال داشته باشد؟

مشکلاتی که به نظر می رسد به قرار زیر است:

۱. **اختلاف خانوادگی** : همسر طلبه ای که در فشار مادی و محرومیت به سر می برد با نگاه کردن به دوستان و آشنایان خود، می بیند که زندگی اش یک دوم زندگی آنها نیست؛ قهراً این مقایسه موجب اختلافات خواهد بود.
 ۲. **عدم تمایل فرزندان روحانی به طلبه شدن** : وقتی نوجوانی که پدرش روحانی است و تنگ دستی و بی پولی پدر را مشاهده کرده است ، به خودش اجازه نمی دهد که فلان رشته دانشگاه را ول کند و به حوزه بیاید. اگرچه حوزه ادامه راه انبیاست ولی دلش بدان راضی نمی شود.
 ۳. **ایجاد بدبینی در خود طلبه** : با هجوم آوردن مشکلات به طرف طلبه، اگر خودش را آماده نکرده باشد. این طلبه به زمین و زمان بد بین خواهد شد. خداوند متعال می فرماید: « وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا » ۱ به جای اینکه توکلش را بیشتر کند، مناجات و ارتباطش را با خدا بیشتر کند و از زندگی و اخلاص عالمان گذشته درس بگیرد — که با آن همه مشکلات و موانع به پیروزی های بزرگی دست یافتند — به جای اینها به زمین و زمان بدبین می شود. به علمایی که وضع مادی شان خوب است یا نعوذ بالله حتی به مراجع بدبین می شود و می گوید چرا فلان آقا شهریه اش را دیر می دهد یا نمی دهد.
 ۴. **انجام دادن کارهای ذلیلانه** : با افتادن به مشکلات گاهی دیده می شود طلبه در اثر کمبود معرفت و توکل ، عزت نفس خود را از دست می دهد. آن نفس گران بها را که امام علیه السلام فرمود: « لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا » ۲، خیلی ارزان می فروشد.
 ۵. **کنار گذاشتن عمامه** : من بالعیان کسانی را دیده ام که به خاطر مشکلات مادی برای همیشه از این لباس مقدس خداحافظی کردند ، اگر چه خود را طلبه می داند و شهریه هم می گیرد اما دیگر لباس را زمین گذاشته ؛ لذا لازم است طلاب محترم قبل از عمامه گذاری کاملاً توجیه شوند که این شغل ، شغل انبیا است چنین مشکلاتی را در پی دارد . اگر بنا بود با افتادن به مشکلات عمامه کنار گذاشته شود ، آن وقت پیامبران هم می بایست با افتادن در مشکل ها از پیامبریشان دست برمی داشتند و علمای سلف هم، کار تبلیغ و ارشاد مردم را تعطیل می کردند !
 ۶. **خداحافظی از طلبگی** : افرادی را می شناختم که خیلی پرکار بودند، هنگام بین الطلوعین و حتی قبل از سحر قرار مباحثه داشتند، به قدری جدی بودند که با دیدن بحثشان لذت می بردم. اما وقتی به مشکلات مادی افتادند، نه اینکه فقط عمامه را کنار گذاشتند بلکه به کلی از طلبگی خداحافظی کرده اند، حالا هم به مسائل تجارت و اقتصاد روی آورده اند، غافل از اینکه باید به خود بگویند: من چندین سال از بیت المال استفاده کرده ام و حوزه روی من خیلی سرمایه گذاری کرده است و نسبت به آن مدیون هستم .
 ۷. **عدم تمایل برخی روحانیان به طلبه شدن فرزندشان**: گاهی فرزند روحانی راضی است و تمایل دارد که طلبه شود اما خود روحانی از آنجا که مشکلات و محرومیت های این راه را دیده چندان رضایت و تمایل نشان نمی دهد و به پسرش می گوید برو در دانشگاه در فلان رشته تحصیل کن که آینده اش خوب است. تو هر چقدر درس بخوانی، بزرگتر از من که نخواهی شد. از حال من درس عبرت بگیر. بین این قدر به مردم خدمت کردم، عاقبت امرم چه شد؟! این شخص آیات خداوند را فراموش کرده است. خداوند به پیامبرش می فرماید که به مردم بگو من برای رسالتم اجر و مزد نمی خواهم ۳.
- گویا این شخص طلبگی را یک منبع درآمد حساب می کند. این یکی از عواملی است که مشاهده می کنیم که نوعاً هیچ یک از آقازاده های اقران و همکاران ما طلبه نیستند، این امر واقعاً جای تأسف است. البته گاهی عوامل دیگری هم وجود دارد که فرزند روحانی

دیگر طلبه نمی شود اما یکی از عواملش همین است که گفتم . چرا که گاهی فرزند راضی است اما پدر با اینکه روحانی است باز تمایل نشان نمی دهد. گاهی هم پدر اصرار می کند ولی آفازاده گوشش بدهکار نیست. برای طلبه شدن از بین جوانان چه کسی سزاوارتر از فرزند روحانی. یعنی اگر روحانی بخواهد نسبت به ساحت مقدس قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام زمان علیه السلام حق شناسی نشان بدهد، باید فرزندش نیز در این صنف باشد. حال که من این قدر نان خور و ریزه خوار سفره امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده ام چرا فرزندم در این صنف نباشد و چرا افتخار خدمت گذاری به آستان قرآن و اهل بیت علیهم السلام نصیب نسلم نشود؟

افرادی هستند که در خود توان مدیریت اقتصادی می بینند و هی به روحانی بودنشان اشکال می گیرند که اگر عمامه بسر نبودم چنین می کردم، چنان می کردم! غافل از اینکه دنیا دار غرور ۴ و متاع آن قلیل است ۵ و آن آخرت است که دار حیوان ۶ و خانه حیات است. خداوند امتحان ما را سبک کند!

۱. نساء / ۲۸ .

۲. نهج البلاغه ، کلمات قصار ، ۴۵۶ : « وَ قَالَ عَآلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ الْمَاظَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا »

۳. انعام / ۹۰ : « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا » .

۴. در دعای معروفی از دنیا به دار غرور تعبیر آورده شده : « اللهم ارزقني التجاني عن دار الغرور و الانابة الى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الموت » . اقبال الاعمال ، ص ۲۲۸ .

۵. نساء / ۷۷ : « قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ » .

۶. عنكبوت / ۶۴ : « وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنِ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » .

با اندکی ویرایش به نقل از سایت مدرسه علمیه حضرت ولی عصر (عج) شهرستان بناب

<http://hawzahbonab.com>